

پاتو جمع کن بابا اومد

در مقام پدر...

سیده حانیه باقرزاده

روزگاری با ۷۶ سانتی متر قد و ۹ کیلو و ۴۰۰ گرم وزن با شنیدن صدای سوت اولین کفشی که با آن توانستیم روی زمین تاتی تاتی کنیم، چنان ذوق می کردیم که سال ها بعد نظیر آن فقط در چشمان «اوسین بولت» قهرمان دوی مسابقات المپیک مشاهده شد. حالا که لنگی دراز کرده ایم و قدی به بلندی سرو رسانده ایم، روا نیست حتما به پدر اثبات کنیم در برابر او «اوسین بولت» هستیم، قدری آرامتر!

یادمان رفته است ما حتی زمانی که شماره یک یا دو داشتیم و یا در مواردی حادثریک و دو را قاطی می کردیم و می زدیم خلاص، از پس یک قضای حاجت ساده بر نمی آمدیم. حالا که نهایت مهارتمان لایو و استوری گذاشتن در اینستاگرام و سرچ زیر ۳ ثانیه در گوگل برای جواب به سوالات است، یادمان نرود اینترنت برایمان جای مشورت با پدر را پر نمی کند. مثل این فیلم ها نباشد که حرف رفیق فابریک پسر خانواده، دختر ته تغاری، پانته آهمسایه طبقه بالایی، گوینده اخبار، پیشی ملوس، زنگ ساعت، آلارم گوشی و... از حرف پدر خانواده معتبرتر است.



کنترل خشم به صورت عملی

نصیحت های پدرانه

نرجس سادات یزدگردی

روزی پدر، فرزند خود را صدا زد. فرزند نزد پدر نشستافت، (اون زمان های قدیم بود که تا فرزند رو صدا میکردی سریع می شتافت) و از همانجا که لم داده بود گفت: هان؟

وی که از گستاخی فرزند بسیار خشمگین شده بود، آمد که بشقاب میوه خوری را به طرف پسر پرتاب کند که با چشم غُرّه ی مادر به خود آمد. بلند شد، اول کولر را خاموش کرد و یک لیوان آب ریخت تا هم تمدد اعصاب پیدا کند و هم به همین بهانه پسر خود را نیز نصیحت کند. پدر به فرزند گفت: «فرزندم هرگاه خشمگین شدی به جای اینکه مانند جوجه کلاغ سرما خورده ی تازه به بلوغ رسیده، صدای لولای دراز خود در بیاوری و حرفی به دور از شأن بزنی و جهاز ناقص مادرت را ناقص تر کنی (اینجا با اینکه در دفاع از مادر خانواده بود اما باز هم با چشم غره مواجه شد)، یک لیوان آب بنوش و قدری قدم بزن تا از خشم و غضب دور شوی.»

فرزند بدون اینکه سراز گوشی بلند کند در جواب پدر گفت: «آهان» پدر که از بی توجهی پسر دوباره به خشم آمده بود، به جای اینکه لیوان در دستش را توی سر پسر عزیزش خرد کند، آب را سر کشید و کولر را یکبار دیگر روشن خاموش کرد، رفت قدم بزند تا هم از خشم دور شود و هم یک سناریوی بدون درد و خونریزی برعکس پرتاب بشقاب برای نصیحت فرزند، جهت احترام به والدین طراحی کند.

پی نوشت:

از برای علاج غضب باید انسان خود را به وسایلی منصرف کند، یا به رفتن از آن محلی که اسباب غضب در آن جا فراهم شده، و یا به تغییر حال، اگر نشسته است برخیزد و اگر ایستاده است، بنشیند. یا به ذکر خدای تعالی اشتغال یابد (چهل حدیث، حدیث هفتم، ص ۱۲۰)

شب است. نمیخواهی قبول کنی بگو نمیخواهم. حال پرس و جو نداریم.»

شیخ خنده ای سرداد، بلند. و چون پسر علت خنده را پرسید شیخ گفت:

«تو که تحمل یک ماه پرس و جو را

نداری؛ چگونه مدعی آن شدی که یک عمر این دختر نشناخته را تحمل خواهی کرد؟»

پسر نعره زنان و موی کنان راهی بیابان نشد بلکه رفت تا تحقیق کند.



یقه روول کن

حکایت

علی پرتوی

شیخ را پسری بود عاشق پیشه. و چون پسر شیخ عاشق گشت خواست تا دست به دامان پدر شود دید شیخ دامان ندارد، یقه پدر را بگرفت که من این دختر را خواهم. شیخ در دل گفت چونان ضربتی به تو خواهم زد خودت بگویی احسنت.

شیخ تسلیم پسر شد و گفت: «بیا به جایی برویم بعد هر چه را گفتی همان. اصلا یقه که سهل است همان دامن نداشته را

نثارت می کنم.» با هم به عدلیه ی خانواده رفتند. شیخ گفت: «این خانم را میبینی؟ شوهری عاشق پیشه داشت که فکر میکرد اگر به او نرسد میمیرد اما الان دعا میکرد کاش همان موقع میمرد. آن مرد را میبینی؟» پسر گفت: «بله، آن هم طلاق گرفته است؟» شیخ گفت: «نه احمق. او که کارمند عدلیه است. او از اینگونه موارد بسیار دیده است. از او پرس تا از سرگذشت کسانی برایت بگوید که پنداشتند عشق یک روزه بیش از پدر صلاحشان را خواهد»

پسر گفت: « مگر هزار و یک

اعلیٰ درجه ی اُسکلیت!

ابراهیم کاظمی مقدم

بلای مال و منال و جان ، مهمان نیست! حسد است . گرچه برخی در پاره ای از موارد ، موارد پاره ای را ذکر کرده اند ، ولیکن چرت گفته اند! همان حسد است که گفتیم!

و بدان که حسد را انواعیست ، من جمله حسدِ easy که عبارت است از: میل به کوفت شدن نعمت برای دیگری! و اگر پندارتان این است که چنین فرومایه ای یافت می نشود؛ به این عبارات که همین امروز در شبکه ی شمران-ونک شنیدم توجه فرمایید: «دختر شریف الملوک را دیدی چه افاده ای می آمد که به مکتب رفته ؟ الهی در همان مکتب ، سیبیل آتشین دهندش و سیبلش بریزد که شوهرگیرش نیاید!»

یا راننده در شبکه که میگفت: «اوه ، اوه! آن ممکن الوجود متسلسل را دیدی چه اسب زیبایی به درشکه اش بسته بود! امیدوارم سگدست درشکه اش فرو برود در ران اسبش!»

و در مقابل آن حسد hard میباشد که انسان را از سِکله ی اُسکلیت به دریای احمقیت می رساند . و آن عبارت است از: «کوفت کردن نعمت خویش ، در راستای کوفت کردن نعمت دیگری!» نمونه اش نیز در همان درشکه ی مذکور ، زمانی رخ داد که بنده عرضه داشتم: «جناب درشکه چی! اولاً که سگدست تیز نیست که در ران آن زبان بسته فرو برود و در ثانی درشکه اصلاً سگدست ندارد! حال آن شیشه را باز کن که پختیم از گرما!»

و درشکه چی درحالی که مغزش از گرما عسلی شده بود گفت: «حالا که این طور است پس درشکه شیشه هم ندارد!»

و من دردمای خمسین فارتهايت پاسخ دادم: «درشکه چی! یعنی که چی ؟!»

علی آئی حالِ درخواستمان از خدایمان این باشد که حسودان را در بخش اعصاب و روانِ تیمارستان نبرند ، که اگر نبرند ، همه مان نبرند .



احکام را با بخند بیاموزیم

الان یا الان؟

ام الهدی سجادی

هنگام ظهر بود . از مناره های مسجد صدایی به گوش می رسید . گوش: «ای بابا! مگه کرید نمی شنوید ؟ شماها نمیخواید از رو برید ، وقت نماز هستا! . کار جهت ادای واجبات طبیعی و دینی تعطیل شد و همه اعضا مشغول وضو گرفتن شدند .

مغز که در زیر آفتاب حسابی داغ کرده بود به دست گفت: «دست بجنبان دست! تا دوباره مثل آن دفعه ای یادت نرفته مسح پا را بکشی» پا: «راست میگوید ، آبرو برایم نگذاشتی ؟»

دست: «من اصلاً رویت آب نریختم که برده باشمش» وضو را گرفتند و دست سجاده را پهن کرد . و پاها سر پا ایستادند و زبان هم تکبیر را گفت و نماز شروع شد .

گوش: «زود باش دیگر زبان ، من که صدایی از تو نمیشنوم! پس حمد و سوره ات کو؟»

مغز: «اخر حمد و سوره نماز ظهرو عصر رو که بلند نباید خوند آیکو .» حمد و سوره تمام شد و مغز پیام رکوع را صادر کرد . اما درست همان لحظه رگ سیاتیک خود را گرفت .

مغز: «چرا انقدر خودت را میگیری . فک کردی کی هستی ؟» سیاتیک که همچنان مغرورانه خود را گرفته بود گفت: «حقان است . چرا از من با این اسم باکلاسم انقدر کار کشیدید .»

مغز: «خودتو لوس نکن . ول کن خودتو .»

سیاتیک: «به سرت قسم واقعا درد دارم .»

مغز در حال مذاکره با سیاتیک بود که اگر واقعا و تا پایان وقت دردش ادامه دارد نماز را شرعا باید نشسته بخواند که بیکو گوش دوباره با عجله آمد و گفت: «همه یک لحظه ساکت! انگاری صدای اذان را میشنوم»

جگر سرگوش فریاد زد: «ایشش . ملت همه گوش دارن ماهم گوش داریم! چقد گفتم خوب گوش کن ولی کو گوش شنوا؟» گوش: «نذار به بقیه بگویم که اسمت توی شناسنامه ات تهال بوده و رفتی عوضش کردی! بماند که دماغت هم عملی هست»

مغز: «سرو صدا نکنید بذارید فکر کنم . حواس نمیدارید واسه مغز که!»

سیاتیک: «خب دیگر نیازی به رکوع نیست ، نماز باطل هست»

مغز: «نه اینطور نیست اگر همه ی نماز را میخواندیم و بعدا میفهمیدیم که وقت نماز نبوده یا تازه داخل شده نمازمان باطل بود . اما الان چون بین نماز هستیم و وقت نماز داخل شده ، نماز کاملاً صحیح هست»

جگر: یا الله یا الله خواهر! حجابتون رو رعایت کنید وقت داخل شده



شبستان راه راه

نشریه طنز مسجد

(ضمیمه مجله راه راه)

دبیر تحریریه: سیده نرجس

یزدگردی، سیده ام الهدی سجادی،

سیده حانیه باقرزاده، ابراهیم

کاظمی مقدم، علی پرتوی

صفحه آرایی: حسین شهریار